

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | |
|-------------------------|----------------------|----------|---------------------------|
| پیااده‌سازی | تصحیح و ویرایش اولیه | ذکر مأخذ | ویرایش دوم |
| | | | تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی |

درس پاکبازی و ایثار

دو رویکرد متفاوت به دین

در علم کلام در بحث رابطه‌ی انسان با دین، دو رویکرد مطرح است؛ یک رویکرد در کلام جدید است. عزیزانی که با این حوزه‌ی مطالعات دینی، چه در ادیان دیگر و چه در دین اسلام آشنا هستند، می‌دانند که رویکرد کلام جدید به دین، رویکرد یک مشتری است که وارد سوپر مارکتی شده است و به دنبال جنس‌های مورد نظر خود می‌گردد و آنچه را مورد نیازش است برمی‌گزیند و برمی‌دارد. لذا در کلام جدید بحث "انتظار ما از دین" مطرح است. این که ما چه انتظاری داریم؛ چه خواستی داریم که می‌خواهیم دین برآورده کند. یک رویکرد دیگر وجود دارد که در کلام قدیم و در رویکرد سنت‌گرایان به این مقوله و بحث وجود داشت و آن این است که نه انتظار ما از دین چیست؛ بلکه تکلیف ما، وظیفه‌ی ما در قبال خدای متعال چیست؟

یکبار برای این به سمت دین می‌رویم که از دین چیزی بگیریم؛ خواست‌های خودمان را دریافت کنیم. در این حالت ما ذی‌حقیق و دین بدهکار و ما می‌خواهیم مطالبات خودمان را از دین دریافت کنیم. رویکرد دیگر عکس این است؛ می‌گویید من عبادم و خدا خالق من. من در قبال خالق خودم تکلیفی دارم؛ وظیفه‌ای دارم و دین آمده است تا وظایف و تکالیف من را، به من معرفی کند و بشناساند. رویکرد اول، رویکرد طلبکارانه است که مطالبات خود را از دین طرح می‌کند. رویکرد دوم، رویکرد عاشقانه، شورمندانانه و پاکبازانه است که درصدد بذل مجهود و موجود است؛ می‌خواهد همه‌ی توان خود و همه‌ی آنچه را دارد، عاشقانه و پاکبازانه در راه دین هزینه و تقدیم و فدا کند. شبیه این

دو رویکرد، در رابطه‌ی افراد متدین با دین قابل مصداق‌یابی است. یکی از رهگذر دینداری، در پی نیل به آرزوها و گرفتن حاجات خود است و دیگری در پی قربانی و فدا کردن هرچه دارد در راه دین است. دقیقاً این دو رویکرد متفاوت است. در متدینین هم می‌بینیم برخی دین را برای این می‌خواهند که آرزوهای آنها را تحقق بخشد؛ برای این که نیازی‌های آنها را تأمین کند؛ حاجت‌های آنها را برآورده کند؛ در نتیجه دین را در خدمت خویش می‌خواهند. برخی دیگر خود را در خدمت دین می‌خواهند؛ یعنی درصددند که توفیق پیدا کنند همه‌ی هستی خود را به پای دین بریزند و قربانی کنند و هرچه را دارند، فدا کنند.

در ادبیات قرآنی می‌توانید ردّ پای این نکته را در بحث جهاد مشاهده کنید. قرآن کریم هر جا سخن از جهاد می‌گوید، قید فی سبیل الله را به دنبال آن می‌آورد؛ چون جهاد فی سبیل نفس هم قابل تصوّر است. یک وقت انسان در راه خدا جهاد می‌کند؛ یک وقت در راه نیل به تمنّیات نفس خویش می‌جنگد و مبارزه می‌کند. این دو نوع مبارزه و جنگیدن است. به تعبیر قرآن: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ کسانی که اهل ایمان و دل‌دادگی به خدا و اولیاء خدا هستند؛ فی سبیل الله قتال و کارزار می‌کنند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»^۲ و کسانی که کافرند، در راه طاغوت قتال می‌کنند. پس هم مؤمنین قتال می‌کنند و هم کفار. منتهی مؤمنین و دل‌سپردگان به خدای متعال، فی سبیل الله قتال و کارزار می‌کنند و کافران، فی سبیل طاغوت؛ که مظهر اعلاّی طاغوت، نفس اماره‌ی انسان است.

مادر بت‌ها بت نفس شماست چون که آن بت مار و این بت اژدهاست

دو رویکرد متفاوت به نهضت حسینی علیه السلام

^۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۶.

^۲. همان.

در قیام عاشورا و نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام هم دقیقاً این نکته می‌درخشد. یعنی از آغاز این حرکت روشن است که این نهضت برای رسیدن به اغراض و تمنیات و غنایم شکل نگرفته و آغاز نشده است. در جریان نهضت نیز روشن است که با چنان اغراض و مطامعی استمرار پیدا نکرده و ختم نشده است.

وقتی اباعبدالله الحسین علیه السلام مصمم شدند در یوم الترویة، روز هشتم ذی‌الحجّه، از مکه بیرون بیایند و به سمت کوفه حرکت کنند؛ شبش اعلام کردند: «مَنْ كَانَ فِيْنَا بِإِذْلًا مُّهْجَتَهُ وَمُوْطَنًا عَلٰی لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ، فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا»: هر کس اهل بذل خون قلب خود در راه دین است؛ کسی که می‌خواهد خون قلب خویش را، یعنی تا آخرین قطره‌ی خون خود را در راه ما بذل کند و خود را آماده کرده و به این تن داده است که به لقاء الله نائل و شهید شود، فردا صبح با ما حرکت کند. «فَأِنِّي رَاحِلٌ مُّصِحًّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی»^۴ که من فردا صبح إِنْ شَاءَ اللّٰهُ حرکت خواهم کرد. پس در نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام، رویکرد این نیست که برویم حکومت بگیریم؛ رئیس دولت شویم. برویم بجنگیم و غنیمت بگیریم و غنایم را بین خودمان تقسیم کنیم. رویکردی است که می‌خواهد تا آخرین قطره‌ی خون خود را ایثار کند. همه‌ی هستی خویش را در راه خدای متعال به پای دین بریزد.

در آغاز حرکت از مکه که تعداد یاران حضرت هفتاد و دو نفر نبود؛ یاران حضرت چند هزار نفر بودند؛ شاید چهارهزار نفر با حضرت بودند؛ ولی حضرت در مسیر چندین بار آنها را غریب کردند. با این که هنگام حرکت از مکه فرموده بودند برای شهادت می‌رویم؛ می‌رویم برای این که تا آخرین قطره‌ی خون خودمان را در راه خدا و در راه دین ایثار کنیم؛ ولی وقتی در بین راه خبر شهادت مسلم و هانی در کوفه، توسط چند نفر که از کوفه آمده بودند، به اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید؛ حضرت تمام یارانشان

^۳ بیشتر خون بدن اندام‌ها را تغذیه می‌کند؛ اما خونی که خود قلب را تغذیه می‌کند و عمیق‌ترین خون در وجود انسان است، مُهْجَتَهُ نام دارد. بذل مُهْجَتَهُ یعنی دادن آخرین قطره‌ی خون.

^۴ سید بن طاووس، لهوف، ص ۶۱ و مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

را جمع کردند و فرمودند: «وَقَدْ خَدَلْنَا شِيعَتَنَا» شیعیان ما، ما را خوار کردند؛ کوفیان پیمان شکستند و در برابر ابن زیاد ضعف نشان دادند. ما را دعوت کردند، اما پیمان شکستند. «فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ» هر یک از شما می‌خواهد، برگردد. در آغاز حرکت به شما گفتم که این راه، راه شهادت است. حال طلّیعه‌ی آن آشکار شد؛ شهادت مسلم و هانی بهترین سند است برای این‌که شما مطمئن شوید این راه، راه رسیدن به قدرت و پست و مقام و غنایم و دنیا نیست. هر یک از شما می‌خواهد برگردد، می‌تواند برگردد. بعد هم برای این‌که هیچ رودربایستی باقی نماند؛ هیچ قید و بندی باقی نماند؛ تا فقط کسانی که به‌راستی از صمیم جان و عاشقانه می‌خواهند همه‌ی هستی‌شان را به پای اباعبدالله الحسین علیه السلام بریزند، بمانند، فرمودند: «لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ»^۵ کسی که می‌خواهد برگردد، هیچ تعهدی در قبال ما ندارد؛ هیچ بیعتی به گردن او نداریم؛ دچار رودربایستی نشود؛ در تنگنا قرار نگیرد؛ هر کس می‌خواهد برگردد، برگردد. و می‌بینید این روند تا شب عاشورا هم ادامه پیدا کرد. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شب عاشورا هم یارانشان را در خیمه جمع کردند و فرمودند: شما بروید، اینها فقط با من کار دارند؛ با هیچ یک از شما کاری ندارند. حتی به ابالفضل العباس علیه السلام فرمودند شما هم بروید؛ همگی بروید.

راه ورود به کربلا از سمت کوفه یک طرفه شده بود؛ کسی از کوفه به سمت کربلا نمی‌توانست بیاید؛ راه برای این‌که کسی به اباعبدالله علیه السلام ملحق شود، مسدود بود؛ اما از کربلا به سمت کوفه و هر نقطه‌ی دیگر، راه باز بود. یعنی هرکس می‌خواست از امام حسین علیه السلام جدا شود، هیچ مشکلی نداشت. اما کسی که می‌خواست ملحق شود، راه بسته بود. لذا حتی بعضی از شیعیان کوفه می‌خواستند به امام حسین علیه السلام ملحق شوند؛ ولی راه مسدود بود؛ امکانش نبود. البته به این صورت هم نبود که محال باشد؛ چون بعضی از اهل کوفه که با همه‌ی وجود می‌خواستند به امام حسین علیه السلام ملحق شوند؛ در همان تنگنا هم توانستند عبور کنند و به امام حسین علیه السلام برسند و روز عاشورا در رکاب حضرت به

^۵ .إرشاد، مفید، ج ۲، ص ۷۵ و مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ و أبو مخنف، وقعة الطف، ص ۱۶۶.

شهادت رسیدند. اما به طور معمول برای ملحق شدن به امام حسین علیه السلام راه نبود؛ اما برای جدا شدن از امام حسین علیه السلام راه باز بود.

حضرت شب عاشورا چند تمهید به خرج دادند. یکی فرمودند چراغ‌ها را خاموش کنند که کسی خجالت نکشد، که ببیند امام حسین علیه السلام او را می‌بینند و لذا از خجالت بماند؛ چراغ‌ها را خاموش کنید؛ هر کس می‌خواهد برود. از طرف دیگر فرمودند بیعت‌م را هم از شما برداشتم؛ هیچ تعهدی در قبال من ندارید؛ هر کس می‌خواهد برود. از جانب سوم؛ برای این که حتی نگران نباشید که مردم از شما توضیح بخواهند که چرا حسین را در کربلا تنها گذاشتید، بیایید هر یک دست یکی از بستگان من، این زن و بچه‌ها را بگیرید و با خود ببرید که توجیهی داشته باشید؛ که ما خواستیم خانواده‌ی اباعبدالله علیه السلام را نجات دهیم؛ لذا آنها را برداشتیم و آوردیم. ببینید امام حسین علیه السلام چه کردند و چقدر اصرار فرمودند که بروید. بنابراین حضرت بارها سعی کردند تا اگر کسی هست که کوچک‌ترین شائبه‌ای در ذهنش باقی مانده که ممکن است پیروزی ظاهری به دست بیاید؛ ممکن است پست و مقامی به من برسد؛ ممکن است اموال و غنایمی به من برسد؛ همه‌ی این‌طور افراد جدا شوند. و فقط افرادی باقی بمانند که آمده‌اند هستی‌شان را به پای اباعبدالله علیه السلام و به پای دین بریزند.

دو رویکرد متفاوت در رفتن به کربلا و حضور در عاشورا

اگر به صحنه‌ی کربلا نگاه کنیم، می‌بینیم دو گروه به کربلا رفتند و روز عاشورا در کربلا بودند. یکی یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام که رفتند تا پاکبازانه آنچه داشتند بدهند و فدا کنند. یاران امام حسین علیه السلام روز عاشورا در کربلا چنین هدفی داشتند. روبروی امام حسین علیه السلام لشکریان عمر سعد بودند که رفتند تا آنچه نداشتند و احتیاج داشتند، یا آرزو داشتند که داشته باشند، به‌چنگ بیاورند؛ چه به عنوان مزد جنگیدن با امام حسین علیه السلام از ابن زیاد بگیرند؛ چه با غارت خیام اباعبدالله الحسین علیه السلام و کشیدن گوشواره‌ها از گوش دختر بچه‌ها و ربودن معجز و چادر از سر بانوان و حتی به غارت بردن پیراهن کهنه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام، به دست آورند. آنها آمده بودند به آرزوهایشان برسند؛ چیز بگیرند؛ چیز به دست بیاورند. اما یاران امام حسین علیه السلام آمده بودند هرچه دارند بدهند. این

تفاوت بین این دو گروه بود. لذا کسانی که به طمع دستیابی به خواستها و آرزوهایشان با امام حسین علیه السلام همراه شده بودند، شب عاشورا از اباعبدالله الحسین علیه السلام جدا شدند و امام حسین علیه السلام را ترک کردند.

بیست و پنج تا سی و پنج نفر از کسانی که روز عاشورا در رکاب اباعبدالله علیه السلام به شهادت رسیدند، کسانی مثل حُر بن یزید ریاحی بودند که روز عاشورا از لشکر عمر سعد جدا شدند و به امام حسین علیه السلام پیوستند، یا شبانه به امام حسین علیه السلام پیوستند و روز در رکاب اباعبدالله علیه السلام جنگیدند و شهید شدند. این بیست و پنج یا سی و پنج نفر را از هفتاد و دو نفر کم کنید؛ ببینید امام حسین علیه السلام شب عاشورا چند نفر یار داشتند؛ کمتر از چهل نفر! فقط آنها ماندند؛ بقیه رفتند. خود امام حسین علیه السلام مخصوصاً کاری کردند که آنها بروند؛ هر کس به طمع غنیمت آمده است؛ به طمع رسیدن به آرزوهایش، به تمنای دستیابی به حاجات و احتیاجاتش آمده است، برود. آنها شایستگی بودن در رکاب اباعبدالله الحسین علیه السلام را نداشتند؛ لذا از حضرت جدا شدند و گریختند. اما یارانی که برای پاک‌بازی و فدا کردن جسم و جان، زن و فرزندان و همه‌ی داشته‌هایشان با اباعبدالله الحسین علیه السلام همراه شده بودند و به کربلا آمده بودند، شب عاشورا ابراز وفاداری کردند و در کنار امام حسین علیه السلام ماندند و روز عاشورا در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند.

بعد از عاشورا هم دو گروه از عاشورا عبور می‌کنند و عاشورا را طی می‌کنند و کربلا را پشت سر می‌گذارند. یک گروه، امام سجاد علیه السلام، زینب کبری علیه السلام و قافله‌ی اسراء، یعنی کسانی که موقوف شده بودند در عاشورا، هر چه را داشتند تقدیم و فدا کنند. گروه دوم، عمر سعد و لشکریانش بودند؛ آنها هم عاشورا را پشت سر گذاشتند؛ آنها هم در حال بیرون آمدن از کربلا بودند. آنها کسانی بودند که موقوف شده بودند آنچه را می‌خواستند در عاشورا و کربلا به‌چنگ بیاورند؛ چه در قبال جنگیدن با اباعبدالله علیه السلام و یارانشان، از عمر سعد و ابن زیاد مزد بگیرند؛ چه با غارت کردن خیمه‌های حسینی و به تاراج بردن زیورهای زنان و معجزها و چادرهای بانوان و گوشواره‌ی دختر بچه‌ها و حتی ربودن

پیراهن کهنه‌ی اباعبدالله علیه السلام. آنها موفق شده بودند به حاجات و آرزوهایشان برسند. پس دو گروه هستند که بعد از عاشورا از کربلا برمی‌گردند.

پرداختن به عاشورا و رفتن به کربلا برای حاجت گرفتن یا موجودی را تقدیم کردن؟

اکنون می‌خواهم بگویم «**كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**». چگونه به کربلا و عاشورا رو آوردیم؟ سال‌های سال است که خاطره‌ی این حماسه تکرار می‌شود. در هفته‌ی گذشته عاشورا فرا رسید؛ عاشورا را درک کردیم. گرچه «**كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**». اما در صورت ظاهر، یک روز عاشوراست؛ در هفته‌ی گذشته روز عاشورا را درک کردیم. چگونه به عاشورا رو آوردیم؟ چگونه به کربلا رو آوردیم؟ خدای ناکرده مثل لشکریان عمر سعد برای به دست آوردن نداشته‌هایمان سراغ امام حسین علیه السلام و عزاداری اباعبدالله علیه السلام رفتیم؟ رفتیم حاجت‌هایمان را بگیریم؟ به مجالس حسینی رفتیم تا به آرزوهایمان برسیم؟ یا مثل یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام به عاشورای حسینی علیه السلام رو آوردیم و یاد این نهضت عظیم و سلحشورانه و عارفانه را تجدید کردیم؛ برای این که هر چه داریم تقدیم کنیم؛ همه‌ی داشته‌هایمان را به پای دین بریزیم و ایثار کنیم و تا حدّ شهادت در راه اباعبدالله الحسین علیه السلام پایداری کنیم؟ هر دو جور می‌شود به سمت مجالس حسینی علیه السلام رفت. هم برای حاجت گرفتن، رسیدن به آرزوها و دستیابی به خواسته‌ها می‌شود به مجالس اباعبدالله علیه السلام رفت و هم برای این می‌شود رفت که هر چه داریم به پای حسین علیه السلام و به پای دین بریزیم و در راه خدا قربانی و فدا کنیم. ما چگونه رفتیم؟ رفتیم تا خواسته‌های دنیوی‌مان را بگیریم یا داشته‌های دنیایمان را در راه حسین علیه السلام بدهیم و به پای ایشان بریزیم. چگونه سراغ مجالس اباعبدالله الحسین علیه السلام رفتیم؟

واقعیت این است که کسی که برای دریافت خواسته‌ها و آرزوها و تمنیاتش و برای دستیابی به حاجاتش، به سمت دین و خدا و اولیاء خدا می‌رود؛ وقتی که درخواست می‌کند و دریافت نمی‌کند، از خدا و دین دلخور می‌شود؛ آزرده خاطر می‌شود و با خدا و اولیاء خدا قهر می‌کند. ابتدا برای این که حاجتش را بدهند، به مجلس امام حسین علیه السلام رفت و گریه و عزاداری کرد؛ وقتی حاجتش را ندادند؛ می‌گوید حال که این‌طور است، امام حسین! اصلاً دیگر با شما کاری ندارم؛ این همه گریه کردم؛ این

همه سینه زدم؛ این همه بر سر زدم؛ ولی شما آنچه را می‌خواستیم به من ندادید. من هم دیگر به مجلس شما نمی‌آیم؛ دیگر برایتان گریه و سوگواری نمی‌کنم.

او بی‌خبر است از آن که اگر آنچه می‌خواست به مصلحتش بود، بدون درخواست به او داده شده بود. «إِلَهِي كَفَى عِلْمُكَ عَنِ الْمَقَالِ وَ كَفَى كَرْمُكَ عَنِ السُّؤَالِ»^۶ خدایا آگاهی تو به نیازهای من، مرا از بیان آنها بی‌نیاز کرده است و گرم تو، مرا از درخواست کردن از تو بی‌نیاز کرده است. در دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک رمضان، می‌خوانیم: «لَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ»^۷ آنچه که من نداشتم و آرزومندانه از تو درخواست کردم و به من ندادی، چه بسا چیزهایی بود که برای من ضرر داشت؛ تو آگاهی که چه چیزی برای من مفید است و چه چیزی به زیان من است و لذا آنچه را که مصرّانه از تو در خواست کردم؛ امّا برای من زیان داشت، به من ندادی. امّا شخصی که برای دریافت خواسته‌هایش رفته است و مصرّانه می‌خواهد، وقتی خواسته‌هایش رابه او نمی‌دهند، با خدا و اولیاء خدا قهر می‌کند. در حالی که نمی‌داند اگر به مصلحت او بود، بدون درخواست به او عطا شده بود در دعاها هست که «يَا مُبْتَدِئُ بِالنَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۸ ای کسی که قبل از استحقاق شخص، ابتداء به نِعَم و انعام می‌کنی؛ «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً»^۹ ای کسی که از سر مهربانی و عطوفت به کسی عطا می‌کنی که نه از تو در خواستی کرده است و نه اصلاً تو را می‌شناسد. امّا او از این حقیقت غافل است؛ او آمده است تا حاجتش را بگیرد و حال که به حاجتش را نرسیده است، قهر می‌کند. او نمی‌داند که خدا خرسندی و خشنودی سطحی و لحظه‌ای او را در اثر نیل به آرزوها و

^۶ مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۳.

^۷ سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۳۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۴، ص ۳۳۹.

^۸ صدوق، توحید، ص ۲۲۲ و مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۸۱.

^۹ سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۱۱ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

حاجت‌هایش، بر مصلحت واقعی او مقدم دارد. خدا نمی‌خواهد او را راضی و خوشحال کند؛ ولو به قیمت آسیب‌های عظیمی که ببیند. خدا مصلحت عبد را مقدم می‌دارد.

گرچه به این لحاظ که انسان به در خانه‌ی اهل دنیا نمی‌رود؛ در برابر قدرتمندان و زرسالاران عزت خود را پایمال نمی‌کند و از مخلوق درخواست نمی‌کند، دعا و توسل خیلی خوب است. اما این دعا و توسل، کلاس اول ایمان است که به انسانی که نیازی، خواسته‌ای، آرزویی، تمنّایی، درخواستی دارد، می‌گویند برای دست‌یابی به خواسته‌ات در خانه‌ی اهل دنیا نرو؛ در خانه‌ی خدا و اولیاء خدا برو. از خدا بخواه؛ از اولیاء خدا بخواه. اما این انتهای راه ایمان نیست؛ بالاتر از این هم هست. بالاتر از این کلاسی است که به او می‌گویند اهل قناعت باش؛ یعنی اصلاً خواسته‌ای نداشته باش و به آنچه خدای متعال به تو عطا کرده است، قانع باش. این که انسان خواسته‌ای نداشته باشد، کلاس بالاتر است. در کتاب شراب طهور نقل کرده‌ام؛^{۱۰} امام سجّاد علیه السلام به شدت بیمار بودند؛ پدر بزرگوارشان اباعبدالله الحسین علیه السلام به بالین آن حضرت آمدند و پرسیدند: عزیز دل! من چه می‌خواهی؟ امام سجّاد علیه السلام به پدر بزرگوارشان عرضه داشتند: من می‌خواهم به‌گونه‌ای باشم که خواسته‌ای در برابر خدای متعال نداشته باشم؛ جز آنچه او بر من می‌پسندد، چیزی نخواهم. من چه بخواهم؟ همین که خداوند پیش آورده است، بهترین است. اباعبدالله علیه السلام فرزند برومندشان را مورد تقدیر قرار دادند و فرمودند: تو همانند ابراهیم خلیل علیه السلام شده‌ای که وقتی او را در منجنیق گذاشتند و به سوی کوهی از آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد از او پرسید: چه می‌خواهی؟ آیا درخواستی داری؟ حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: نه، هیچ درخواستی از تو ندارم. جبرئیل گفت: اگر درخواستی از خدا داری، به من بگو. ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: «**عَلَّمَهُ بِحَالِي، حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي**»^{۱۱} خداوند حال مرا می‌بیند که به سمت کوهی از آتش می‌روم و داخل آتش فرودخواهم آمد. آگاهی او به حال من، کفایت می‌کند از این که از خدا درخواستی داشته باشم تا تو

^{۱۰}. مهدی طیب، شراب طهور، ص ۲۰۱ به نقل از مجلسی، بحار، ج ۴۶، ص ۶۷.

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.

پیام‌رسان آن درخواست باشی. این کلاس بالاتر است. اگر خواسته‌ای دارید، در خانه‌ی خلق نروید؛ در خانه‌ی خدا بروید و از خدا بخواهید. اما بالاتر از آن این است که اصلاً خواسته‌ای نداشته باشید و به آنچه خدا به شما عطا کرده است، قانع باشید؛ فراتر از آن، چیزی را آرزو نکنید و نخواهید. اما این هم کلاس نهایی نیست. کلاس نهایی کلاسی است که شما می‌خواهید آنچه را هم که دارید تقدیم کنید؛ به پای دین بریزید و در راه خدا دهید. می‌خواهید داشته‌هایتان را در راه خدا و اولیاء خدا تقدیم کنید؛ ایثار و فدا کنید. البته اینجا هم دعا و توسل به معنای دیگری می‌تواند وجود داشته باشد و آن دعا التماس از خداست؛ که خدا توفیق دهد اینها را در راه او تقدیم کنیم. وقتی زینب کبری علیها السلام به قتلگاه آمدند؛ پیکر بدون سر و تکه‌تکه شده و غرق زخم‌ها و گلگون از خون اباعبدالله الحسین علیه السلام را دیدند، پیکر اباعبدالله الحسین علیه السلام را روی دو دست گرفتند و به خدای متعال عرضه داشتند: خدایا این قربانی را از خانواده‌ی ما به عنوان پیشکش و اهدایی بپذیر؛ «تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ»^{۱۲} این قربانی را از ما پذیرا باش. این هم دعاست؛ اما این دعا فرق می‌کند با دعایی که شخص می‌خواهد از رهگذر آن به خواسته‌های دنیوی برسد. این شخص دعا و آرزو می‌کند که خدایا توفیق شهادت در راه خودت را به من بده. خدایا توفیق بده تا چیزهایی را که به من داده‌ای، در راه تو هزینه کنم؛ به پای اولیاء تو بریزم؛ در راه دین تو فدا کنم. این هم دعاست؛ این هم متوسل شدن به اولیاء خداست برای این که بین خدا و او واسطه شوند که خدا توفیق شهادت در راهش را به او دهد؛ توفیق جهاد با اموال و انفس در راه خدا را به او دهد. این هم دعا و توسل است؛ منتهی این دعا و توسل برای دادن است؛ نه برای گرفتن.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تقدیم او کنم

^{۱۲} بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۹۵۸.

خدا می‌داند که چقدر از اولیای خدا سرهایشان را به دست گرفته‌اند و ملتسمانه منتظرند که بلکه خدا این پیشکش را از آنها بپذیرد. آنها برای گرفتن نرفته‌اند؛ آنها برای دادن، تقدیم کردن، فدا شدن و قربانی شدن رفته‌اند. بنده که شاعر نیستم؛ ولی گاهی اوقات ناپرهیزی‌هایی می‌کنم؛ زمانی گفته بودم:

آخر حسین کی ز غمت می‌کشی مرا جان بر لب است عمری و چشمم به راه تو

یک عمر چشم به راهیم برای این که توفیق شهادت در راه خودش را به ما بدهد.

پس با دو رویکرد می‌شود به مجالس حسینی علیهم‌السلام روی آورد؛ با دو رویکرد می‌شود برای اباعبدالله الحسین علیه‌السلام سوگواری کرد و مجالس یاد اباعبدالله علیه‌السلام را برپا کرد و در آنها شرکت کرد. اما امام حسین علیه‌السلام به ما آموختند که نه تنها قانع باشیم؛ زیاده طلب نباشیم و حاجات و خواسته‌ها و آرزوها و تمنیاتی فراتر از آنچه خدا به ما عطا کرده، نداشته باشیم؛ که این منزل قناعت است؛ بلکه یک درس بزرگتر هم به ما دادند؛ این که پاک‌باز باشیم و ملتسمانه بخواهیم که توفیق پیدا کنیم همه‌ی اموالمان، زن و فرزندمان، همه‌ی هستی‌مان و جان و جسممان را در راه خدای متعال تقدیم کنیم. این درسی است که اباعبدالله علیه‌السلام به ما آموختند. کربلا و عاشورا وادی همه‌ی هستی خود را در راه عشق به خدا و ولیّ خدا فدا کردن است. در مجالس حسینی علیهم‌السلام باید این روحیه حاکم باشد.

ما چگونه به تجدید خاطره‌ی عاشورا می‌پردازیم؟ مجالس حسینی علیهم‌السلام را برپا می‌کنیم و به این مجالس می‌رویم؛ به عاشورا و کربلا می‌پردازیم؛ تا به هر چه آرزو داریم دست پیدا کنیم؛ تمنیاتمان را از امام حسین علیه‌السلام طلبکارانه بگیریم؛ یا به مجالس حسینی علیهم‌السلام می‌رویم و مجالس را برپا می‌کنیم، برای این که آنچه را داریم در راه اباعبدالله علیه‌السلام بدهیم و به پای ایشان بریزیم. کدام یک از این دو رویکرد را داریم؟

آسیب‌شناسی مجالس و مراسم سوگواری

یکی از آسیب‌های مجالس حسینی علیهم‌السلام و سوگواری اباعبدالله علیه‌السلام همین نکته است و خدا شاهد است هر سال در هر مجلس که شرکت می‌کنم چقدر قلب من به درد می‌آید که از ذاکر و مدّاح گرفته تا

منبری و واعظ، همه تشویق می‌کنند به این که کسی بی‌حاجت به مجلس نیامده باشد! حاجت‌هایتان را در نظر بگیرید؛ می‌خواهیم امروز برویم در خانه‌ی اباعبدالله علیه السلام اشک بریزیم؛ آماده باشید مثلاً می‌خواهم گریزی بزنم به فلان مصیبت آل‌الله؛ ذکر مصیبتی کنم؛ حاجت‌هایتان را در نظر بگیرید که آنها را از امام حسین علیه السلام بگیرید. آیا واقعاً حرکت اباعبدالله الحسین علیه السلام این را به ما می‌آموزد؟ متأسفانه حتی وعاظ و منبری‌هایمان و بزرگانمان بی‌توجهند.

روز تاسوعا در مجلسی بودم؛ ذاکر صاحب نام، پیرمردی که شاید شصت سال در مجالس امام حسین علیه السلام برای اباعبدالله علیه السلام مدّاحی کرده است؛ تعابیری به کار برد؛ خدا شاهد است؛ در دلم گفتم شما آمده‌اید عین لشکریان عمر سعد یک چیزی از امام حسین علیه السلام بکنید و بروید! این تعابیر چیست که بالای منبر به کار می‌برید! این چه درسی است که به مستمعین می‌دهید. درس نهضت حسینی علیه السلام درس ایثار است؛ درس پاک‌بازی است؛ درس همه‌ی هستی خود را به پای حسین علیه السلام و دین ریختن است. وقتی دست راست ابوالفضل العباس علیه السلام را قطع کردند؛ شعارشان چه بود؟

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِي **اِنِّيْ اَحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِي**^{۱۳}

به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید؛ هرآینه من تا ابد از دینم حمایت و دفاع می‌کنم. شعار نهضت حسینی علیه السلام این است؛ مجلس اباعبدالله علیه السلام باید این روحیه را به مستمعش دهد؛ نه این که هر ذاکر که می‌آید؛ هر منبری که می‌آید، بگوید دم در به من سرطانی سفارش کرده‌اند؛ ام‌اسی سفارش کرده‌اند؛ بدهکار است؛ پول ندارد، سفارش کرده است؛ یک نفر خانه ندارد، سفارش کرده است. گویا آمده‌اند خیمه‌های امام حسین علیه السلام را غارت کنند ببرند خواسته‌های دنیویشان را تأمین کنند! البته این حرف را نمی‌شود همه جا زد. خدا شاهد است من شما را محرم می‌دانم، بعضی از درد دل‌هایم را می‌گویم؛ والا این حرف را جاهای دیگر بزنید، تکفیرتان می‌کنند. گویا یک اصل شده است که اصلاً برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم برای این که به خانه برسیم؛ به ماشین برسیم؛ به مقام برسیم؛ به

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۰ و قمی، سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۲۱.

زن برسیم؛ به شوهر برسیم؛ بچه‌دار شویم؛ مریضان خوب شود. امام حسین علیه السلام برای این قیام کردند؟ نهضت حسینی علیه السلام برای این بود؟ ابزاری برای رسیدن ما به تمنیات و خواسته‌های دنیوی‌مان بود؟ که اگر رفتیم همه‌ی بیمارستان‌ها جوابمان کردند، بیایم اینجا مریضان را خوب کنند. جای تأسف دارد که چرا کسانی که باید معلم جامعه باشند، در آموختن درس‌های عمیق نهضت حسینی این قدر غافلند و به بی‌راهه می‌روند و می‌برند و به قدری بر حاجت‌خواهی تأکید می‌کنند که اگر یک نفر هم خالص آمده است، او را هم می‌خواهند آلوده کنند. می‌خواهم روضه بخوانم؛ کسی بی‌حاجت نباشد! پناه می‌بریم به خدا! کجا می‌رویم؟ بیهوده نیست؛ بی‌خود نیست؛ بی‌علت نیست؛ بی‌دلیل نیست که این همه سال یاد این نهضت و مجلس اباعبدالله علیه السلام تکرار می‌شود، اما ما همانی هستیم، که بودیم؛ همچنان درجا می‌زنیم. والا خدا می‌داند مجالس اباعبدالله علیه السلام، خصوصاً محرم و عاشورای حسینی علیه السلام، اگر با سیمای اصیل و صحیحش معرفی شود، چه معجزه‌ای می‌تواند بکند. اگر در مجالس حسینی علیه السلام، آموزه‌ها و درس‌های راستین نهضت اباعبدالله علیه السلام فراگرفته شود؛ چه آثار شگفتی‌آوری خواهد داشت. سال‌های قبل هم، به زبان‌های دیگری، این درد دل را کرده بودم؛ اما واقعاً دیدم جفاست دوباره تأکید نکنم؛ ولو با یک زبان جدید، با یک دید جدید، از یک زاویه‌ی جدید.

امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق دهد که در این مجالس فوق‌العاده ارزشمند و فوق‌تصور گران‌بها، که با عنایات اباعبدالله الحسین علیه السلام برپا می‌شود، هم مربیان و سخن‌گویان و ذاکران روح این نهضت الهی را درک کرده باشند و آموزه‌های عمیق و عظیم این حرکت را فهمیده و شناخته باشند و به مستمعان و سوگواران بیاموزانند و هم همه‌ی ما که به‌عنوان سوگواران و عزاداران و درس‌آموزان مکتب اباعبدالله الحسین علیه السلام در این مجالس شرکت می‌کنیم، واقعاً این نکته را به عنوان یکی از درس‌های مکتب عاشورا مدّ نظر قرار دهیم.

خدا توفیق داده است در طول این سال‌ها درس‌های فراوانی را از نهضت حسینی علیه السلام خدمتتان بیان کرده و توضیح داده‌ایم. امیدواریم درس‌آموز باشیم؛ این درس‌ها را بیاموزیم و این آموختن مبدأ تحوّل باشد؛ ما را حسینی کند. اگر «كُلُّ يَوْمٍ عَشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ»، اگر هر روز عاشوراست و هر سرزمین

کربلاست، مگر می‌شود عاشورا و کربلا بدون امام حسین علیه السلام و یاران ایشان هم باشد؟ ما سر دو راهی هستیم. امام حسین علیه السلام به افرادی که خواستند از ایشان جدا شوند یا کسانی که پس از دعوت حضرت، به ایشان ملحق نشدند؛ فرمودند: اگر می‌خواهید از من جدا شوید، بروید در فاصله‌ی بسیار دوری که صدای من به شما نرسد؛ والا فردا که عاشوراست، اگر ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» و طلب یاری من به گوش شما برسد و به من نپیوندید و مرا یاری نکنید، محکوم به عذاب ابدی الهی خواهید شد.^{۱۴}

مگر می‌شود از کربلا بیرون رفت؛ «كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ». مگر می‌شود عاشورا در کربلا نبود؛ «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ». همه‌ی ما در عاشورای زمان خودمان، در کربلای زمین خودمان هستیم و صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» اباعبدالله الحسین علیه السلام به گوش همه‌ی ما می‌رسد. پس این‌که ما جزء گروه سوم شویم و از کربلا بگریزیم تا روز عاشورا صدای استغاثه و یاری طلبیدن امام حسین علیه السلام به گوش ما نرسد، ممکن نیست. «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ»؛ پس ما در یکی از دو جبهه خواهیم بود؛ یا با امام حسین علیه السلام و یاران ایشان هستیم و اگر نیستیم، با عمر سعد و لشکریانش هستیم. ببینیم با کدام روحیه، با کدام رویکرد، با کدام روش رفتار می‌کنیم. آن وقت معلوم می‌شود جزء کدام گروهیم. خدا نکند انسان عمری در عزای اباعبدالله الحسین علیه السلام اشک بریزد؛ سوگواری کند؛ بر سر و سینه بزند، اما جزء یاران و لشکریان آن حضرت نباشد. اشک ریختن و سوگواری کردن با همه‌ی ارزشی که دارد، همه چیز نیست. بارها گفته‌ام؛ تیری که خولی به سینه‌ی حضرت زد؛ خدا می‌داند آن تیر سه شعبه چه کرد. حضرت هرچه تلاش کردند از جلو بیرون بکشند، بیرون نیامد؛ حضرت دست بردند پشت سر و تیر را بیرون کشیدند و وقتی که بیرون کشیدند، خون فواره زد. پیشانی شکسته، چهره پر از خون، رمقی نمانده است.

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت | نه سیدالشهداء بر جدال طاق داشت |
| بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد | اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد |

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۰.

اباعبدالله علیه السلام در آن حال بی‌رمق در گودی قتلگاه افتاده بودند و دشمن آن‌گونه هجوم آورد « لشکریان بی‌حیا! چند نفر به یک نفر؟ » همه حمله‌ور شدند؛ نیزه‌دارها با نیزه، شمشیر به دست‌ها با شمشیر، هر کس با هر چه داشت. امام حسین علیه السلام در گودی قتلگاه افتاده‌اند، تنهای تنها، فریداً و وحیداً، بی‌کس بی‌کس، آخرین رمق‌ها را هم از دست داده بودند، و خیل دشمن بر آن حضرت یورش برده بود. تواریخ نقل کرده‌اند که در چنین زمانی، برخی از مردم قبایل اطراف کربلا آمده بودند روی تپه‌های مرتفعی که بر عرصه‌ی کربلا و قتلگاه مشرف بود و شاهد این صحنه بودند. وقتی می‌دیدند بر اباعبدالله علیه السلام چه می‌گذرد، به سر و سینه می‌زدند؛ می‌گریستند؛ گریبان چاک می‌دادند؛ اما یکی از آنها از تپه پایین نیامد که داخل قتلگاه شود و اباعبدالله علیه السلام را یاری کند. تنها گریستن همه چیز نیست؛ اشک ریختن بر اباعبدالله علیه السلام وقتی ارزش دارد که نیروی حرکت به سمت امام حسین علیه السلام در انسان ایجاد کند. عشق اباعبدالله علیه السلام و حزن در اثر این عشق، وقتی راستین و واقعی است که انسان را به سمت جبهه‌ی حسینی علیه السلام ببرد و دارای خصوصیت‌های حسینی علیه السلام کند.

امیدواریم در عاشورای عصرمان و در کربلای سرزمین و جامعه‌ی خودمان بتوانیم یار راستینی برای اباعبدالله الحسین علیه السلام باشیم و سوگواری‌های ما، مجالس عزاداری ما، به‌راستی مکتبی برای درس آموختن از مدرسه‌ی عظیم حسینی علیه السلام باشد. مدرسه‌ای که هیچ محدودیتی ندارد؛ هیچ کنکور ورودی برایش نگذارده‌اند؛ هیچ آزمون سطح‌بندی هم برای ورود دانش‌آموزان این مدرسه پیش‌بینی نشده است؛ ورود به آن هیچ شرط علمی هم ندارد؛ هیچ شرط سنی هم ندارد؛ هیچ شرطی ندارد. در این هفتاد و دو تن، از پیرمرد سال‌خورده مثل حبیب بن مظاهر هست تا طفل شش ماهه مثل علی‌اصغر علیه السلام. از یاران و صحابه‌ی رسول خدا در لشکر اباعبدالله علیه السلام هست تا مثل وهب نصرانی، جوان مسیحی‌بی که چند ساعت بیشتر از مسلمانیش نگذشته بود؛ شاید فرصت اینکه دو رکعت نماز بخواند هم پیدا نکرد و در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شد. از چهره‌های سرشناس و مشهور و صاحب موقعیت اجتماعی هست تا غلام سیاهی مثل جون. از افراد ثروتمند و متمکنی مثل زُهر بن قین و

امثال اینها هست تا افراد تهی دست. از دانشمندان و عالمان و محدثان و مفسران بزرگ هست تا انسان‌های بی سواد و بدون علم. این مدرسه، مدرسه‌ی فراگیر است. هیچ محدودیتی برای ورود به این مدرسه وجود ندارد. فقط شرطش این است که انسان با همه‌ی وجود بیاید و در این مدرسه‌ی حسینی علیه السلام زانو بزند.

امیدواریم هم مجالس ما بستر مساعدی برای آموختن آموزه‌های بزرگ نهضت حسینی علیه السلام باشد و هم همه‌ی ما که عاشقانه به این مجالس می‌رویم، سعی کنیم درس‌های این نهضت را از امام حسین علیه السلام و یارانشان فراگیریم تا بتوانیم حسینی زندگی کنیم؛ حسینی بمیریم و حسینی محشور شویم.

بنده تدبیر می‌اندیشد و مولی تقدیر خویش جاری می‌سازد

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»^{۱۵} خداوند را با منتفی ساختن اراده‌ها و شکستن تصمیم‌ها شناختم. قبل از شروع ماه محرم گفتیم امسال دیگر درباره‌ی نهضت عاشورا بحث‌های گسترده نکنیم. این همه بحث کرده‌ایم؛ حدود صد گفتار در رابطه با نهضت اباعبدالله علیه السلام درسایت اهل ولاء وجود دارد؛ چقدر به اینها عمل کرده‌ایم که نکته‌های جدید مطرح کنیم؟ منتهی همان‌جا هم یادم است که گفتم البته این تصمیم ماست؛ اما این جلسه را خود اهل بیت علیهم السلام اداره می‌کنند؛ به هیچ تصمیم و برنامه‌ریزی از ما هم توجه نمی‌کنند؛ همان را که خودشان خیر ما می‌دانند، در مجلس به زبان بنده جاری می‌کنند. دیدید علی‌رغم قرارمان این جلسه هم تمام وقت را به بحث عاشورا پرداختیم.

آنچه بر عهده‌ی ماست

امیدواریم خدای متعال خیری در این بحث‌ها قرار دهد و هر یک از شما عزیزان واقعاً این بحث‌ها را اولاً در وجود خودتان پیاده کنید و ثانیاً سعی کنید این بحث‌ها را منتقل کنید؛ جامعه‌ی ما به شدت نیازمند است. خدا شاهد است انسان دلش می‌سوزد؛ این‌همه مجلس برپا می‌شود؛ این همه پلو

^{۱۵}. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰ و مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۴۲.

می‌پزند؛ این همه خورش می‌پزند؛ به مردم غذا می‌دهند؛ این همه عاشقانه بر سر و سینه‌ها کوفته می‌شود؛ اشک‌های عاشقانه از دیدگان جاری می‌شود؛ اما متأسفانه نارسایی‌های جدی‌یی در این مجالس وجود دارد.

امیدواریم هم خودتان آموزه‌های نهضت اباعبدالله علیه السلام را بیاموزید و عمیقاً در وجودتان و زندگیتان پیاده کنید و هم مبلغان و مروّجانی باشید و بتوانید این آگاهی‌ها را به جامعه منتقل کنید. امیدواریم مجالس حسینی علیه السلام هر سال عمیق‌تر و پربارتر شود؛ و این آرزو و دعا در حالی است که آنچه مشاهده می‌شود متأسفانه خلاف این جهت است. حتی مدّاحی‌ها و منبرهایی که از رادیو تلویزیون پخش می‌شود، که می‌روند گل مدّاحی‌ها و منبرها را انتخاب می‌کنند و پخش می‌کنند؛ در این همه مدّاحی و بر سر و سینه زدن و گریه کردن، چند بیت شعر وجود دارد که آموزه‌های عمیق نهضت حسینی علیه السلام را به مخاطبانش متذکر شود تا آنها هم تکرار کنند؟

در مجلسی به مدّاح جوانی گفتم؛ می‌دانید در سیر و سلوک ذکر گفتن جایگاه ویژه‌ای دارد. کارکرد تکرار یک ذکر این است که آن آموزه را به عمق وجود انسان نفوذ می‌دهد. گفتم شعرهایی که شما هنگام سینه‌زنی می‌خوانید و سینه زن‌ها آن را مدام تکرار می‌کنند، یک ذکر است و اگر آموزه‌ها و پیام‌های اصلی امام حسین علیه السلام در این شعرها باشد، می‌دانید با تکرار آن چگونه آن آموزه‌ها به عمق وجود عزاداران نفوذ می‌کند؟ بعضی وقت‌ها یک صبح تا ظهر دسته‌ی عزاداری در خیابان راه می‌رود و همان یک بیت شعر را تکرار می‌کنند و سینه یا زنجیر می‌زنند. گفتم ایکاش می‌دانستید یک نوحه و شعر حاوی آموزه‌های نهضت حسینی علیه السلام با وجود آنها می‌تواند چه بکند. ولی متأسفانه جز اشک و آه و گریه و قربان چشم و ابرو رفتن و تحریک عواطف و احساسات، چیز دیگری در نوحه‌ها و اشعار نیست و غالباً از آموزه‌های بلند مکتب اباعبدالله الحسین علیه السلام خالی است. منبرها هم همین‌طور است؛ اغلب منبرها هم بار چندانی ندارند.

امیدواریم خدای متعال عنایت کند و شما را پیام‌آور پیام‌هایی قرار دهد که در طول این سال‌ها سعی کرده‌ایم در حدّ فهم کوتاه خودمان، خدمتتان توضیح دهیم. در بین دوستانتان اگر منبری هست، مدّاح

هست، در وهله‌ی اول با آنها صحبت شود؛ با برگزارکنندگان هیئت‌ها صحبت شود؛ تا آنها آگاه شوند و بعد، کم‌کم این آگاهی به عموم مردم منتقل شود.

از خداوند متعال می‌خواهیم توفیق گام برداشتن در مسیر مورد رضایت خویش را به همه‌ی ما عنایت فرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ